



مشخصات فیلم: ترس و میل

به انگلیسی: *Fear and Desire*

میلااد جهانی

کارگردان: استنلی کوبریک

تهیه کننده: استنلی کوبریک

نویسنده: هاوارد سکلر

بازیگران: فرانک سیلورا، پل مازورسکی، دیوید آلن (راوی)

موسیقی: جرالد فراید

فیلم بردار: استنلی کوبریک

تدوین گر: استنلی کوبریک

تاریخ های انتشار: ۳۱ مارس ۱۹۵۳

مدت زمان: ۷۲ دقیقه

کشور: ایالات متحده آمریکا

زبان: انگلیسی

هزینه: فیلم: ۳۳،۰۰۰ دلار

«کوبریک» در نخستین فیلم خود و در سن ۲۴ سالگی می توانست یکی از مهم ترین سؤال های تاریخ بشریت را در قالب سینمایی مطرح نماید. سؤالی که در بین دو مفهوم تمدن و توحش قرار می گیرد و گویا لازم و ملزوم هم پنداشته می شوند. به واقع مرز این دو کجاست؟ کی به توحش و کی به تمدن خواهیم رسید؟ آیا در راه رسیدن به بلوغ تاریخی مدام رفتارهایی متوحشانه از خود نشان داده ایم که اکنون خود را متمدن می پنداریم؟ یا چرا مادامی که خود را متمدن می پنداریم رفتارهای متوحشانه از ما در عصر حاضر سر میزند؟ با این اوصاف باید پنداشت که تاریخ به ما دروغی عظیم گفته است، زمانی که تاریخ انسان غارنشین را در یکجانشینی و ساخت ابزار خلاصه می کند و سپس به انسان مفهوم والا می بخشد، شروع مفهوم تمدن آغاز می شود؛ اما «کوبریک» در اولین فیلم خود (ترس و میل) خاصه به نکته ای اشاره دارد که گویی نقطه ای شروع و پایان مفاهیم متوحش و تمدن هیچ گاه معلوم نیست. به تعبیری تمدن به مانند خط افق است که هرگاه به آن نزدیک می شویم از ما دور و دور تر می شود. فیلم چهار نماینده ی مهم دارد (افسر، گروه بان، سرباز طرد شده و سرباز مطیع) که برای رسیدن به اهداف احتمالی خود برنامه ای پی ریزی می کنند. اهداف احتمالی که می تواند نقطه ای آسایش (مفهومی در پیوند با تمدن) باشد آنان را ناخواسته در مسیر متوحش قرار می دهد. آنان برای اهداف احتمالی خود دست به کشتن آدم می زنند، با ولع تمام غذای مانده می خورند، یکدیگر را به ریشخند می گیرند، اهداف درازمدت و کوتاه مدت خود را در ذهن مرور می کند و سرانجام تصمیمات غیرمنتظره می گیرند. آنان که در جنگی نامعلوم به سر می برند (مشخصاً نمی دانیم کدام کشور با کدام کشور در جنگ است) با گزینه های متمدن شدن درگیر می شوند. یکی از گزینه های انتخابی «کوبریک» برای آن چهار نفر مواجهه آنان با زن است. آنان در مواجهه اولیه خود با زنی زیباروی رفتاری عجیب از خود نشان می دهند. فیلم در تعلیق ذهنی که مبادا به زن تجاوز کنند قرار می گیرد. زن به سرباز طرد شده سپرده می شود، سرباز طرد شده به دلیل

کمبودهای درونی خواهان دوست داشته شدن است. تمام تلاش خود را می‌کند تا دختر را مجذوب خود کند اما موفق نمی‌شود. احساس نزدیکی به دختر از سر میل با هراسی آمیخته همراه می‌شود، دختر برای نجات قدری نرمش به خرج می‌دهد تا آنکه دستان خود را آزاد می‌بیند. دختر برای رهایی تلاش می‌کند (نیروی غریزی) که ناگاه با تیر پسرک طردشده مواجه می‌شود. دختر می‌میرد و پسرک بار دیگر از احساس شکل گرفته سرخورده شده و دچار فروپاشی ذهنی می‌شود و به مانند دیوانه‌ای سر به جنگل و رودخانه می‌گذارد. در همین اثنا سه نفر دیگر در تلاش هستند تا خود را به نقطه‌ی امن برسانند. سفر پرماجرایی اودیسه وار آنان نیاز به طرح دیگری دارد. گروهبان با جسارت تمام خود را آماده می‌کند تا برای دو دوست خود مسیری تازه بگشاید. در ابتدا با مخالفت افسر همراه است. گروهبان می‌گوید اگر به نقطه‌ی امن و آسایش برسند کاری ندارد که انجام دهد، شاید کاری همچون شستن ماشین در پیش گیرد. گروهبان شکل تأثیرگذار زندگی خود را در کنشی جسورانه‌تر یعنی «ایثار» می‌بیند. افسر گروه با درخواست او موافقت می‌کند. گروهبان از مسیر دریایی حواس سربازان مرز را پرت می‌کند. افسر و سرباز مطیع به دنبال کشتن ژنرال گروه مقابل می‌شتابند؛ در فرمی جالب که توسط «کوبریک» رقم می‌خورد آن ژنرال و وزیر تصویر همان افسر و سرباز مطیع است که به کشتن خود آمده‌اند. آن دو در نهایت موفق می‌شوند در مسیر رسیدن به تمدن بر خود فائق آیند و سوار هواپیما برای عبور از مرز شوند. اما این تمام داستان نیست. آنچه تفکر «کوبریک» را در همین فیلم نخست برجسته می‌سازد دقایق پایانی فیلم است. افسر و سرباز مطیع به مجرد رسیدن به نقطه‌ی آسایش با مشورت فرماندهی خود تصمیم می‌گیرند دوباره به جنگل برگردند و دوستان خود را بیابند. در دیالوگی که بین افسر و سرباز ردوبدل می‌شود، افسر به نکته‌ی مهمی اشاره می‌کند. می‌گوید: «هیچ‌کس برای جنگ ساخته نشده است، همه‌ی این‌ها حقه‌ای بود که اجرا کردیم.» به تعبیری این حرف نشان از آن دارد که گویی هر شکلی از توحش برای آدمی در راستای رسیدن به هدفی توجیه‌پذیر است. افسوس که «کوبریک» برای اولین ایده‌ی خود زبانی سینمایی انتخاب نکرد و از ضعف‌های زیادی به‌راحتی گذشت.